

# سیاست قومی، هویت‌های بحران‌زا و روند ناقص توسعه دموکراسی

خالد خسرو<sup>۱</sup>

## چکیده:

افغانستان یکی از مهم‌ترین تجربه‌های سرنوشت‌ساز تاریخ معاصر خود، انتقال قدرت از طریق انتخابات، را تجربه می‌نماید. سنگ بنای این نظام در کنفرانس بن به ابتکار غرب و در همکاری با گروه‌های نظامی و سیاسی افغان گذاشته شد. یک‌دهه پس از کنفرانس بن مهم‌ترین سؤال، نهادینه‌شدن دموکراسی در کشور است. تنوع قومی در کشور یکی از دلایل حمایت غرب و گروه‌های افغان از تشکیل یک حکومت دموکراتیک چندقومی بود. اما به نظر می‌آید که فرمول کنفرانس بن برای برپایی نظام چندقومی دموکراتیک، به خاطر رادیکال‌شدن هویت‌های قومی در سطح نخبگان سیاسی و نویسندگان هویت‌گرا نتیجه‌ی مطلوب برای روند ملت‌سازی در افغانستان در پی نداشته است. مناقشه بر صورت هویت تاریخی و مباحثات شوونیستی پیوندها و تفاهمات ملی را به شدت مورد سؤال قرار داده است. اگر تفاهم بر سر هویت ملی کشور میان نخبگان سیاسی و اجتماعی احیا نگردد، منازعات و مناقشات قومی پایه‌های ثبات نظام سیاسی و اجتماعی را سست خواهد نمود.

---

۱. نویسنده و پژوهشگر.

انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۳۹۳ خورشیدی از این نظر مهم‌ترین تحول تاریخ معاصر افغانستان به حساب می‌آید که نخستین بار قدرت قرار است به صورت صلح‌آمیز در یک انتخابات دموکراتیک از یک زعیم منتخب به یک زعیم دیگر انتقال داده می‌شود. این همان دموکراسی حداقلی است که بخشی از معضل تاریخی مشروعیت، تقسیم و گردش قدرت در افغانستان را حل کرده می‌تواند. آنانی که در مورد پذیرش و کارکرد نظام سکولار و دموکراتیک مدرن غربی در یک جامعه مذهبی و سنتی مانند افغانستان با دیده تردید می‌نگرند (Larson, 2011)، شاید این تجربه را نوعی نظام‌سازی ناقص دموکراتیک به حساب آورند. چون تقلیل نظام دموکراتیک به یک نظام انتخاباتی محض و حذف سویه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مدرن آن در بلندمدت مانع بحران‌ها و عقب‌گردهای داخلی شده نمی‌تواند. زیرا، باید میان دموکراسی و میزان توسعه اجتماعی و اقتصادی، به‌ویژه کاهش فقر و رعایت حقوق شهروندان در یک کشور، توازن منطقی و پایداری وجود داشته و تحول بنیادین در تمام حوزه‌های مذکور اتفاق بیفتد (یعقوب ابراهیمی، ۱۳۹۲). بر این اساس، با این که نظریه مدرنیسم کلاسیک به خاطر اروپامحوری و عدم تکرار تاریخی تجربه اروپایی مدرنیته در کشورهای غیرغربی مورد انتقاد قرار دارد، اما اهمیت سرمایه و بازار کنترل‌شده، دولت عقلانی سکولار، احزاب سیاسی، شهروندمحوری، استحکام و مؤثریت نهادها، به‌ویژه ارجحیت محاکم مستقل، این نظریه را از سایر تئوری‌های رقیب متمایز و برجسته می‌سازد (Zakaria, 2007).

ضمن قبول این واقعیت که تقدم توسعه سیاسی بر توسعه اقتصادی و اجتماعی الزاماً به ایجاد یک نظام سیاسی دموکراتیک پایدار منجر نشده و صندوق رأی پاسخ‌نهایی به معضل مشروعیت قدرت و تقسیم صلح‌آمیز آن بدون یک پلات‌فورم عادلانه اجتماعی و اقتصادی نخواهد بود، این واقعیت را باید پذیرفت که تجربه تاریخی افغانستان در این مقطع خاص طبقه سیاسی کشور را متقاعد نموده که فعلاً دموکراسی را در حد مکانیسم انتقال قدرت سیاسی، و مجزاً از کل روند مدرنیسم، بپذیرفته و برای آن مشروعیت سنتی و مذهبی جست‌وجو کنند. از این رو، تفاهم جمعی میان نخبگان سیاسی‌یی که نظام فعلی را قبول داشته، بر سر پذیرش انتخابات به‌عنوان یک راه‌حل سیاسی قابل قبول و جلوگیری از جنگ مسلحانه قدرت، شکل گرفته است.

البته، توسعه دموکراسی، همانند سایر فرآیندهای مدرنیسم، یک روند خطی و رو به پیش نیست. عقب‌گردها و پیشرفت‌ها در آن رخ می‌دهد (Mishra, 2013). برای کشورهای شکننده‌یی چون افغانستان، از یک منظر ناکامی دموکراسی عبارت از عدم حفظ توافق جمعی بر سر اداره کشور و تصمیم‌گیری‌های کلان ملی است که نتیجه آن آوردن جناح‌های قدرت به زور آزمایی نظامی می‌تواند باشد. چنین چیزی در کشوری که نهادهای اصلی آن ظرفیت و مشروعیت لازم را نداشته، و سیاست‌مداران برای حل و فصل مشکلات تعامل سیاسی را بی‌فایده بدانند، قابل تصور است. به همین سبب، سیزده سال پس از کنفرانس بن هنوز هم سوال استحکام دموکراسی در افغانستان هم‌چنان محوری و حیاتی است. در این رابطه نگرانی از آن است که دموکراسی نه در قالب

نهادهای فرآیندهای نهادینه‌شده، بلکه بیشتر در توافق شکننده طبقه سیاسی افغان بر سر یک نظم مسالمت‌جویانه انتخاباتی، تمثیل می‌یابد. تشویش به خاطر بروز جنگ قدرت و سقوط دولت در شورش و هرج و مرج نشانه‌ی بی‌اعتمادی جمعی به روندها و نهادهای ساخته‌شده پس از کنفرانس بن در سال ۲۰۰۱ میلادی است.

### «اقوام با هم برادر افغان»

افغانستان کشوری چند قومی، با فرهنگ‌ها و زبان‌های مختلف است. در این کشور افغان بودن داشتن یک هویت قومی تضادی با هم ندارند. معمولاً در تذکره‌های قدیمی قومیت در کنار هویت ملی نگاشته می‌شد. حکومت با فشار سیاسی و از طریق نظام آموزشی و فرهنگی وابسته به خود توانست که این تصور و تعلق را در میان مردم جای بیندازد. در افغانستان، هویت‌های قومی را می‌توان به‌عنوان هویت‌های انکشاف‌نیافته اجتماعی و فرهنگی مطرح کرد که تکیه بر اصالت و خالص بودن نژاد و فرهنگ، قدامت نژادی یک قوم در سرزمین کنونی و یا قدامت فرهنگ و زبان، میزان نفوس قومی دارند (حسین مبلغ، ۲۰۰۶).

در تجارب کشورهای دیگر، به‌خصوص در چارچوب جامعه چند فرهنگی غربی، تنوع قومی و مذهبی به خاطر غنای فرهنگی جامعه، و ارزش اقتصادی نیروهای مهاجر کار موضوع پذیرفته شده است. طبعاً این تنوع از آن رو در جوامع لیبرال ستایش می‌شود که خرده‌فرهنگ‌ها قادر به چالش کشیدن فرهنگ و قوانین مسلط جامعه نبوده و حتی در آن جذب می‌گردند. در این روند ادغام، شاید ذائقه فرهنگی جامعه میزبان تا حدی تغییر یابد، اما فرهنگ غالب هم‌چنان مشروعیت و انسجام خود را حفظ می‌نماید. خرده‌فرهنگ‌ها در درون دولت-ملت‌هایی که بر اساس قانون اساسی، نهادهای مدرن و فرهنگ مشترک ایجاد شده‌اند، تنها جنبه فولکلوریک دارند و بس. از این رو، قادر به ایجاد بحران و بی‌ثباتی در درون جامعه نمی‌باشند. هرچند که اسلام‌هراسی، تروریسم و نژادپرستی ارزش‌های دموکراتیک جوامع غربی را تهدید کرده و خرده‌فرهنگ‌ها هم به خاطر حفظ خود به صورت محافظه‌کارانه و گاه خشونت‌بار در برابر فرهنگ مسلط مقاومت می‌نمایند، اما در کل جامعه چند فرهنگی تجربه موفقیت‌آمیز پراشت سر می‌گذارد.

اما در کشورهایمانند افغانستان که روند ساخت دولت-ملت جدید به بن‌بست رسیده و هویت‌های قومی با زخم‌های عمیق، خاطرات تلخ تاریخی، و نگاه کینه‌ورزانه از دل خاکستر جنگ‌ها بیرون آمده‌اند، مدل جامعه چند فرهنگی بدون هویت ملی و فرهنگ غالب که اساس وابستگی‌ها، تصورات و خاطرات جمعی را تشکیل داده و مبنای پیوند انسانی باشندگان سرزمین به حساب می‌آید، عملاً خود معضلی بر سر راه تشکیل ملت افغانستان شده است. زیرا، از آن منظر که قومیت به‌عنوان مبنای نظام سیاسی مدنظر گرفته شود، و نه یک جنبه فرهنگی و فولکلوریک یک ملت، خطر بی‌ثباتی و منازعه درونی طبقه سیاسی و کشاندن بحران به جامعه، همواره به‌عنوان



یک تهدید وجود خواهد داشت.

البته، ذکر این نکته خالی از فایده نیست که تجارب افغانستان در امر ملت‌سازی خالی از موفقیت نبوده است. توافق نسبی ملی روی هویت تاریخی، مذهبی و تمدنی افغانستان، و ایجاد تعلق به وطن در میان عوام، میزان قابل ملاحظه‌ای ملت‌سازی در افغانستان را به نمایش می‌گذارد. اما از آن جایی که ملت‌سازی در افغانستان توأم با خشونت و تبعیض قومی از سوی دولت مرکزی بوده، اکنون از سوی قشرهایی از نخبگان سیاسی و اجتماعی، توافق روی هویت تمدنی و ملی موجود زیر سؤال قرار گرفته است و این سرآغاز رادیکال‌شدن هویت‌های قومی و تشدید منازعه داخلی می‌باشد. جناح‌های سیاسی به خاطر منافع خود، به‌ویژه استحکام قدرت از طریق پوپولیسم قومی و مذهبی، می‌توانند این حس تعلق جمعی ملی را که بیشتر عبارت از تعلق به یک جماعت تصویری (Anderson, 1919) است، خدشه‌دار نمایند. یک دلیل آن این است که رقابت‌های سیاسی و اقتصادی بر سر منابع، غالباً در قالب رقابت‌های قومی انجام می‌شود.

از سوی دیگر، روند ملت‌سازی در افغانستان یک روند پارادوکسیکال بوده است؛ یعنی هویت قومی مکمل هویت ملی به حساب آمده است. یک شهروند هم‌زمان هم افغان و هم متعلق به یکی از اقوام کشور به حساب می‌آید. از این رو، برای دولت‌های افغانستان در گذشته توازن میان این دو هویت ملی و قومی بسیار مهم بوده است. این مدل در صورتی که طبقه سیاسی و تحصیل کرده کشور بر سر آن تفاهم داشته باشند، مانند هر پدیده مفهومی و تصویری مصنوع دیگر کارکرد دارد. البته، در این فرمول اولویت مربوط به افغانیت است که توسط قانون اساسی بر اساس حقوق و وجایب شهروندی تعریف می‌شود. قومیت به‌عنوان یک هویت فرعی که آخرین بازمانده فرهنگی جامعه بسته دهقانی و مذهبی پیش مدرن است، جنبه فرهنگی و نه هویت‌ساز دارد. در این جا ترجیح هویت و فرهنگ غالب بر خرده‌فرهنگ‌های قومی در کنار این که تکمیل‌کننده یک نظام دموکراتیک است، اساس اتحاد ملت، وفاداری به سرزمین و دولت منتخب، رفع تنش‌ها و رقابت‌های اقتصادی و سیاسی میان اقوام، ایجاد الگوها و ایده‌آل‌های مشترک به حساب آمده و تنها حاصل روندهای طبیعی و خودجوش شهروندان یک کشور بوده می‌تواند.

این فرمول به‌نوعی در هند کارآمد بوده است که در آن دولت سکولار مدرن، با احزاب سیاسی فراگیر و محاکم قدرتمند - نه مثلاً در سطح کشورهای انگلوساکسون - اداره کشور را به عهده دارند. در عین حال، نخبگان هند، به جز از هندوهای افراطی طرفدار حزب بی‌جی‌پی، درک می‌کنند که ثبات هند پهناور در دموکراسی و روابط دموکراتیک میان پیروان ادیان و مناطق مختلف این کشور است. افزون بر این، رهبران هند مدرن با توجه به تجارب بریتانیا، و متأثر از الگوهای مدرنیستی شوروی و اروپایی دست به اداره و سازمان‌دهی دولت و جامعه زدند. با این حال، حتی دموکراسی هندی هم در بلندمدت یک الگوی ایده‌آل برای کشورهای چندقومی نیست. چون به هر حال، سیاست موروثی و خاندانی نهرو - گاندی، بی‌عدالتی اقتصادی و اجتماعی، هندویسم و نظام کاستی

در کلیت خود یک نظام تبعیض آمیز را در این کشور شکل داده‌اند. مدرنیسم تدریجی جامعه سنتی که هند آن را تجربه می‌نماید، در افغانستان اعتبار خود را از دست داده‌است. ظهور طالبان دیوبندی-سلفی، اسلام‌گراهای ایدئولوژیکی از نوعی اخوانی و مشروعیت اصالت فرهنگ بومی در برابر هر نوع مدرنیسمی فرهنگی اروپایی که قسماً متضمن ایجاد دولت-ملت جدید است، ایجاد مقاومت و مانع می‌نمایند. از سوی دیگر، ایده تفکیک میان مدرنیسم تکنیکی و مدرنیسم فرهنگی در ذهنیت عمومی گروه‌های مختلف اجتماعی اهمیت و کارایی خود را حفظ کرده‌است. تفکیک مدرنیسم تکنیکی و فرهنگی حامی اصلی نهادها، مناسبات و ارزش‌های سنتی است که در این چارچوب فرهنگ نه به‌عنوان یک پدیده مادی و تاریخی بلکه یک امر مقدسی بوده که با تغییر آن هویت‌باختگی و بی‌نظمی در جامعه حاکم می‌شود. بنابراین پارادایم اصلی فرهنگی شک در حقانیت عصر جدید است.

### تهدید سیاست قومی

از میان عوامل مختلف، هویت‌های سیاسی شده قومی به‌خاطر نوع سیاست‌ورزی طبقه سیاسی افغانستان تهدیدی نسبت به آینده دموکراسی در افغانستان به حساب می‌آیند؛ مگر این که نخبگان سیاسی و اجتماعی روی هویت ملی و تعلق تاریخی و تمدنی به سرزمین موجود توافق کرده، از یک نظام حقوقی آزاد، کثرت‌گرا و قانون‌مدار دموکراتیک حمایت نمایند. آن‌ها آهسته، آهسته از میراث کنفرانس بن فاصله گرفته، در ادبیات سیاسی خود شهروند را جای‌گزین قومیت نمایند. چرا من روی این عامل تأکید می‌کنم؟ برای این که بنا به تحقیقات موجود، یکی از علت‌های مهم ناکامی دموکراسی‌ها در افریقا، آسیا و اروپایی شرقی اختلافات و منازعات قومی قلم‌داد می‌گردد. معمولاً در جوامع چندقومی، هویت‌های قومی خطوط مشخص خودی و غیرخودی را معین می‌سازند. در نتیجه، سیاست قومی هم به‌سوی تقسیم منابع ارزشمند دولتی و غیردولتی برای گروه‌های ممتاز قومی و مذهبی پیش رفته و یک رقابت خصومت آمیز قومی میان نخبگان شکل می‌گیرد. در این رقابت معمولاً دولت با اپوزیسیون و رقبای اجتماعی خود برخورد مشکوک نموده و آنان را متهم به خیانت ملی و مقاومت در برابر اراده عمومی می‌نماید. اپوزیسیون، معمولاً متهم به تباری با دشمنان تاریخی کشور، مخدوش ساختن هویت ملی و تجزیه کشور گردیده و افکار عمومی علیه آنان بسیج می‌شود. در این فرآیند حتی صفات و اتهامات مذکور از سوی قوم غالب در دولت به سایر اقوام نیز نسبت داده شده می‌تواند (Horowitz, 1993). نتیجه این فرآیند مشروعیت‌دادن به تبعیض سیستماتیک، حذف فزیک و فرهنگی دیگران است. در چنین وضعیتی، حتا دموکراسی انتخاباتی که معمولاً به‌عنوان راه‌کاری جهت کسب مشروع قدرت سیاسی، حاکمیت قانون و توزیع عادلانه قدرت مدنظر گرفته می‌شود، ظرفیت ضعیف ساختن هویت ملی، تشدید خطوط تمایز فرهنگی و مذهبی، و ایجاد تنش و خشونت را دارد (Haysom, 2005). ناگفته پیداست که فقدان



نهادهای مشروع مانع از تبدیل شدن صندوق رأی به ابزاری جهت حل اختلافات سیاسی و تشکیل دولت وحدت ملی می‌گردد.

واضح است که نگرانی از شکل‌گیری مجدد روابط ناعادلانه قدرت یک نگرانی مشروع است. به‌ویژه تغییر در روابط سنتی قدرت قومی در نظام سیاسی کشور، موجب برخی نارضایتی‌ها و خشم گردیده‌است. چون همان طوری که در بالا اشاره کردم، رابطه میان اکثریت قومی و حاکمیت بلامنازعه سیاسی هنوز واقعیت عینی خود را در افغانستان حفظ کرده‌است. مفهوم باشنده اصلی و باشنده مهاجر پیوند نزدیک با ایده اکثریت قومی و حاکمیت حداکثری سیاسی در افغانستان دارد. هم‌چنان، مناقشه بر سر هویت تاریخی، نیازمند رویکرد معقول، استراتژیک و واقع‌بینانه است. برخلاف بحث نویسندگان هویت‌گرا، هویت ملی افغانستان تنها شامل نمادهای فرهنگی و چهره‌های شاخص پشتونی، و تنها یا فارسی و مغولی نیست بلکه در آن عناصر تمدنی و تاریخی عربی-اسلامی، فارسی، هندی، یونانی، مغولی و اروپایی خلط می‌باشد. طبعاً میان روایت دانشگاهی و باستان‌شناسانه از تاریخ افغانستان، و برداشت سیاست‌مداران و ذهنیت عمومی از آن، تفاوت چشم‌گیری وجود دارد. زیرا، تاریخ نه تنها افغانستان بلکه تمام کشورهای دنیا زیر تأثیر مناسبات قدرت، آرمان‌های اجتماعی و مذهبی، واقعیت‌های عصر موجود و تفسیر نسل جدید از گذشته باستانی خود می‌باشد. به‌همین خاطر برخی محققین هویت‌های ملی و تاریخی را هویت‌های خلق شده (Identities Constructed) به حساب می‌آورند (Bayart, 2005) که مناقشه روی حقیقت آن ارزش سیاسی ندارد و موجب تحریکات عامه نیز می‌شود. از همه مهم‌تر این که از اعتبار انداختن و حتی اصلاح هویت موجود در نبود عدم توافق بر سر روایت‌ها و حقایق جدید تاریخی که مبنایی برای ساختن هویت نوین ملی شود، بحران هویتی به مراتب کلان‌تر ایجاد می‌نماید که حاصلش نه بحث‌های فلسفی در حوزه عمومی بلکه تنش‌های عمیق اجتماعی و سیاسی است و الزاماً به یک نتیجه‌گیری منطقی منجر نمی‌گردد. بلکه برعکس هویت‌ها را رادیکال و متعصب می‌سازد.

اما تصور من این است که مهم‌ترین عامل برای حفظ نظم دموکراتیک قدرت و جلوگیری از نهادینه‌شدن اکثریت تبعیض‌گرای قومی و تصاحب برتری جویانه قدرت سیاسی، تقویت نظام دموکراتیک و حفظ توازن قوای سیاسی به نفع نظم متکثر دموکراتیک است. از این رو، به جای تظاهرات خیابانی با یک رویکرد معقول، انرژی فکری و جسمی روی نهادینه‌ساختن توازن قوا و نظم دموکراتیک فعلی صرف شود. این که یک کاندید پشتون در انتخابات به آرای یک هزاره و تاجیک نیاز دارد، نمودی از عینیت توازن سیاسی و نیازمندی به کسب دموکراتیک رضایت‌بخش قشرهای مختلف مردم است.

بدون شک، نهادینه‌شدن نظم دموکراتیک بدون ساختن نهادهای اصلی، مانند محاکم، احزاب سیاسی، پارلمان قوی و تمرکززدایی از قدرت در کابل، میسر نیست. ضمانت‌های نظم دموکراتیک نه شعارهای تند قومی بلکه مؤثریت محاکم است؛ بیرون کردن دادگاه عالی و لوی‌خارنوالی از زیر

نفوذ قوه اجرائیه می‌باشد. اگر این نهادها مؤثر نگردند، قدرت تمرکززدایی نشود، و نخبگان سیاسی متعهد به ملت-دولت سازی نگردند، تظاهرات خیابانی تنها یک اکتویسم بی‌محتوایی است که نتیجه آن نه تغییر در نهادها و مناسبات قدرت بلکه رادیکال ساختن هویت‌های قومی، و کشاندن خشونت به خیابان‌ها می‌باشد.

#### منابع:

1. Imagined Communities: Reflections on the Origin and Spread of Nationalism, Benedict Anderson, Verso, 1991.
2. The Illusion of Cultural Identity, Jean-Francois Bayart, the University of Chicago Press, 2005.
3. The Future of Freedom: Illiberal Democracy at Home and Abroad, Zakaria, Fareed, W. W. Norton & Company, Oct 17, 2007.
4. The Effects of Ethnic Separation on Democratization: A Comparative Study, Basch, Raymond M., East European Quarterly, Vol. 32, No. 2, June 1998.
5. Deconstruction "Democracy" In Afghanistan, Anna Larson, AREU, May 2011.
6. Democracy in Divided Societies, Donald L. Horowitz, Journal of Democracy, Volume 4, Number 4, October 1993.
7. Playing with Fire? The International Community's Democratization Experiment in Afghanistan  
Shahrbanou Tadjbakhsh & Michael Schoiswohl, International Peace Keeping, 29 Apr 2008.
8. Nation-Building and Constitution- Making in Divided Societies, Nicholas Haysom, *New England Journal of Public Policy*, Vol. 19: Iss. 2, Article 11, 2005.
9. India and Ideology: Why Western Thinkers Struggle With the Subcontinent, Pankaj Mishra, Foreign Affairs, NOVEMBER/DECEMBER 2013

۱۰- گذار به دموکراسی در افغانستان، یعقوب ابراهیمی، فصلنامه زمین، سال سوم، شماره سوم، بهار ۱۳۹۲.

۱۱- افغانستان به عنوان ملت بالقوه، حسین مبلغ، سایت آسمایی، ۲۰۰۶ میلادی.